

عطف

افسون یادگاراها

شرق؛ نویسنده‌گانی هستند که شهر در آثارشان شخصی ویژه دارد؛ شهر به عنوان نماد و نمود زندگی روزمره مردم یک دوره و تغییروتحولات تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی. اورهان پاموک یکی از این نویسندهگان است. او نویسنده استانبول است. نویسنده استانبولی که از یک سو در تب‌وتاب مدرن‌شدن است و از سوی دیگر سنت همچنان در آن پابرجاست و این تقابل‌ها و تداخل‌هاست که هویت شخصیت‌های رمان‌های او را شکل می‌دهد. او همچنین در آثارش حساس است به جزئیات و اشیائی که نماد سبک زندگی یک دوره هستند. این حساسیت را از جمله در رمان «موزه معصومیت» او می‌توان دید.
رمانی که با ترجمه فارسی مریم طباطبائیها در نشر پوینده منتشر شده و به چاپ نهم رسیده است. «موزه معصومیت» رمانی است درباره عشق میان پسر سی‌ساله‌ای به نام کمال و دختر هجده‌ساله‌ای به نام افسون. کمال پسر یک کارخانه‌دار است و از خانواده‌ای مرفه. افسون از اقوام دور کمال است و خانواده‌اش به لحاظ مالی و طبقاتی پایین‌تر از خانواده کمال هستند و سبک زندگی افسون مورد تأیید مادر کمال نیست. عشق بین افسون و کمال به واسطه یک شیء، کیفی که کمال از مغازه‌ای می‌خرد که افسون در آن کار می‌کند، رقم می‌خورد. کیفی که تقلبی از کار درآمده و کمال برای پس‌دادن آن به مغازه بازمی‌گردد. این ماجرای عاشقانه رد خود را بر تمامی اشیائی که به نحوی به افسون مرتبط هستند به‌جا می‌گذارد و کمال این اشیاء را به‌عنوان یادگارهای این عشق جمع می‌کند تا آن آنها موزه‌ای تدارک ببیند که همان «موزه معصومیت» است؛ موزه‌ای که کمال برای ترتیب‌دادن آن از بسیاری از موزه‌های جهان بازدید می‌کند. این موزه متشکل از انواع و اقسام خرده‌زیرهاست. پاموک در «موزه معصومیت» از خلال روایت داستان عشق افسون و کمال تصویری از وضعیت فرهنگی و اجتماعی استانبول دهه‌های هفتاد و هشتاد میلادی به‌دست می‌دهد و سبک زندگی مردم آن دوره را با جزئیات ترسیم می‌کند. اشیاء در این رمان تشخص می‌یابند و به کاراکترهای رمان بدل می‌شوند و در طرح و توطئه رمان نقش ایفا می‌کنند. مثل چتری که کمال پشت کمد قایم می‌کند یا همان کیفی که کمال می‌می‌خرد و آغازگر عشق او و افسون می‌شود و بسیار اشیاء دیگر که در موزه معصومیت گرد می‌آیند تا یادگارهای شفق کمال و افسون باشند. پاموک حین نوشتن این رمان اشیائی را که در رمان از آنها صحبت شده است گرد آورد و از این اشیاء مسوزی‌ای واقعی به نام «موزه معصومیت» تدارک دید که در استانبول واقع است و آن چیزهایی را که در رمان پاموک از آنها نام برده شده در این موزه می‌توان پاز یافت. رمان «موزه معصومیت» تدارک ۸۳ فصل عمدتا کوتاه تشکیل شده است.
راوی «موزه معصومیت» کمال است. او در اواخر رمان از میل خود به تبدیل‌کردن موزه‌اش به رمان حرف می‌زند و می‌گوید که اورهان پاموک را برای نوشتن این رمان انتخاب کرده است. آن‌چه می‌خوانید سطرهایی است از فصل پایانی رمان: «در یک شب مهتابی، در اتاقم واقع در خانه چوکورچوم میانه‌های شب از خواب بیدار شدم و به فضای خلایماندنی که موزه در خانه ایجاد کرده بود نگاه انداختم. ماه نور خود را نثار جای کوچکی می‌کرد که به نظر می‌رسید هیچ‌وقت تبدیل به یک موزه نخواهد شد، جایی که انگار هیچ‌وقت خیال نداشت پر شود. همان شب بود که فهمیدم باید در مورد تک‌تک اجزای موزه به تفصیل توضیح بدهم و همه آن توضیحات را در یک کاتالوگ بیابورم؛ که البته این کار قطعا حکایت عشق بی‌دیل من به افسون را نشان می‌داد. تمام اشیایی که حالا در تاللو نور مهتاب آن‌طور خوندنمایی می‌کردند، حکایت‌گر یک لحظه ناب از زندگی مان بودند. به نظر می‌رسید که اشیاء به واسطه خطی نامرئی به یک‌دیگر متصل‌اند. خطوطی که مایه وجودی آن زمان بود، زمان غیرقابل تقسیم؛ چیزی مانند اتم‌های غیرقابل تقسیم ارسطو. این خط‌ها به هم وصل می‌شدند و داستانی می‌ساختند. کاتالوگ موزه‌ام را باید یک نویسنده به رمان تبدیل می‌کرد. حتی دلم نمی‌خواست نوشتن یک همچین کتابی را خودم امتحان بکنم. به همین دلیل بود که برای نوشتن چنین کتابی که قرار بود از زبان من گفته شود و شخصی به زیبایی آن را بنویسد، جناب آقای اورهان پاموک را پیدا کردم و با او تماس گرفتم. پدر و عمویش زمانی نچندان دور با پدر و برادرم کار مشترکی داشتند. از خانواده‌های قدیمی نشان‌تاشی بودند که ثروت‌شان را از دست داده بودند. فکر می‌کردم که او می‌تواند تصویرسازی داستان مرا به خوبی انجام دهد. شخصی بود که روایت‌کردن داستان را بی‌نهایت دوست داشت و به کارش بسیار وابسته بود و من به خوبی از این موضوع مطلع بودم.»



موزه معصومیت

اورهان پاموک

ترجمه مریم طباطبائیها نشر پوینده

یک:قضات ورؤسای جمهوری

آلن گارسیا، رئیس‌جمهور سابق پرو، در دومین دوره فرمانروایی‌اش و درحالی‌که در حضر قضائی بود یا پیش‌فرض قرارداددن اتهام سوء‌مدیریت و ارتشا در زمان احداث متروی لیما، از سفارت اروگوئه تقاضای پناهندگی کرد؛ البته با ادعای «تحت تعقیب قرارگرفتن با هدف سیاسی». با توجه به شرایط امروز پرو ادعایی غریب به نظر می‌رسد زیرا این کشور حتی یک زندانی سیاسی ندارد و کسی به علت عقاید یا گرایشش به حزبی تحت پیگرد قرار نمی‌گیرد و احتمالا آزادی بیان و آزادی رسانه‌ای که امروز در آنجا وجود دارد تاکنون سابقه نداشته است. از طرفی این‌که چهار تن از آخرین سران دولت‌های پرو با فرض اختلاس و قانند «از کجا آورده‌ای، یا گریز از قانون، با احکام تحریم و بازجویی قضائی روبرو هستند نیز یک واقعیت است. هم‌چنین دیکتاتور سابق، آلبرتو فوجی‌موری که به علت جنایتش به بیست‌وپنج سال زندان محکوم شده است، با عفو غیرقانونی که رئیس‌جمهور سابق، پدرو پابلو کورزنسکی به او اهدا کرد، به بخش مراقبت‌های ویژه درمانگاه صدسالکی لیما پناهنده شد که اگر از آنجا خارج شود او را به زندان بازخواهند گرداند. این آخری هم بنا بر حکم قضائی هنوز معتبر (مانند رئیس‌جمهور سابق اویانتا اومالا، کسی که به همراه همسرش نادینه کارشان به توقیف موقت ده‌ماهه انجامید) به اتهام پول‌شویی تحت تعقیب و بازخواست کفیزی است. دیگر رئیس‌جمهور سابق، الکساندرو تولدو، زمانی که کشف شد مبلغ بیست میلیون دلار از ادب‌رشت رشوه گرفته است، به ایالات متحده گریخت و اکنون موضوع استرداد وی با حکم قضائی از سوی دولت پرو است.

این مجموعه رؤسای جمهوری مظنون به فساد (که به سبب تبلیغ و رای‌دادن به آنها به تصور اینکه صادقند، خود را سرزنش می‌کنم) بدینی تیره‌ای را که بر زندگی مردم کشور من سایه انداخته است توجیه می‌کند. و، باین‌حال، پس از گذراندن هشت روز در پرو، خوش‌بین و پرحرارت و با اشتیاق باز می‌گردم، با این احساس که برای اولین‌بار در تاریخ جمهوری مسا، کارزاری از قضات و دادستان‌های کارآمد و باشهامت برای پیگرد و مجازات واقعی مقامات نادرستی که از موقعیت‌های مجرمانه برای ثروت‌اندوزی خود بهره بردن، آغاز شده است. این‌هم حقیقت دارد که تاکنون در مورد این چهار نفر فقط پیش‌فرض اتهام وجود دارد، ولی بیش از همه شواهد در رابطه با اتهامات تولدو و گارسیا، به‌قدری بدیهی هستند که براث آنان بسیار بعید به نظر می‌رسد. قوه قضائیه در پرو، مانند بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین، آوازه فسادناپذیری نداشت و روشن بود که با آن حقوق‌های متوسط و اندک هیچ تضمینی برای اجرای قوانین و مجازات مجرمین و حتی امکان جذب قضات کاردارن‌تر برای اجرای بهتر قوانین وجود نداشت. از طرف دیگر، فقدان آموزش کافی و شهرت بد و عدم بی‌طرفی غالب قضات سبب شد تا قوه قضائیه اعتماد شهروندان را از دست بدهد. باین‌حال از آن زمان به این‌طرف با ظهور شمارای قاضی و دادستان صادق و مقتدر و با پشتیبانی اف‌جی‌سی، در عرصه قضائی انقلابی بی‌صدا و پرخطر آغاز شده است که با مقابله با قدرت‌های حاکمه (چه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی)، در کارزاری که بیداری و امید را در اکثریت قریب‌به‌اتفاق مردم پیرو زنده کرد، موفق به اصلاح تصویر قوه قضائیه شدند.

امروزه فساد دشمن بزرگ دموکراسی آمریکای لاتین است: از داخل منهدم می‌کند، شهروندان را تضعیف و درماده می‌کند و درباره نهادهای ملی بذر بی‌اعتمادی می‌پاشد و این پندار را القا می‌کند که هیچ چیز جز کلید جادویی نمی‌تواند راه درمان پُرسود و نامشروع را شَد کند. اتفاقی که در سال‌های اخیر در برزیل رخ داد، می‌توانست هشداری برای تمام قاره باشد. فساد در تمام ارگان‌های جامعه برزیلی رخنه کرده بود، صاحبان شرکت‌ها، مقامات، سیاست‌مداران و مردم عادی، در ساخت نوعی جامعه موازی به بدترین توافقات غیراخلاقی دست زدند؛ به‌طوری‌که در آن با پشتیبانی صاحبان قدرت، قوانین رسما و سیستماتیک در هرجا زیر پا گذاشته می‌شد.

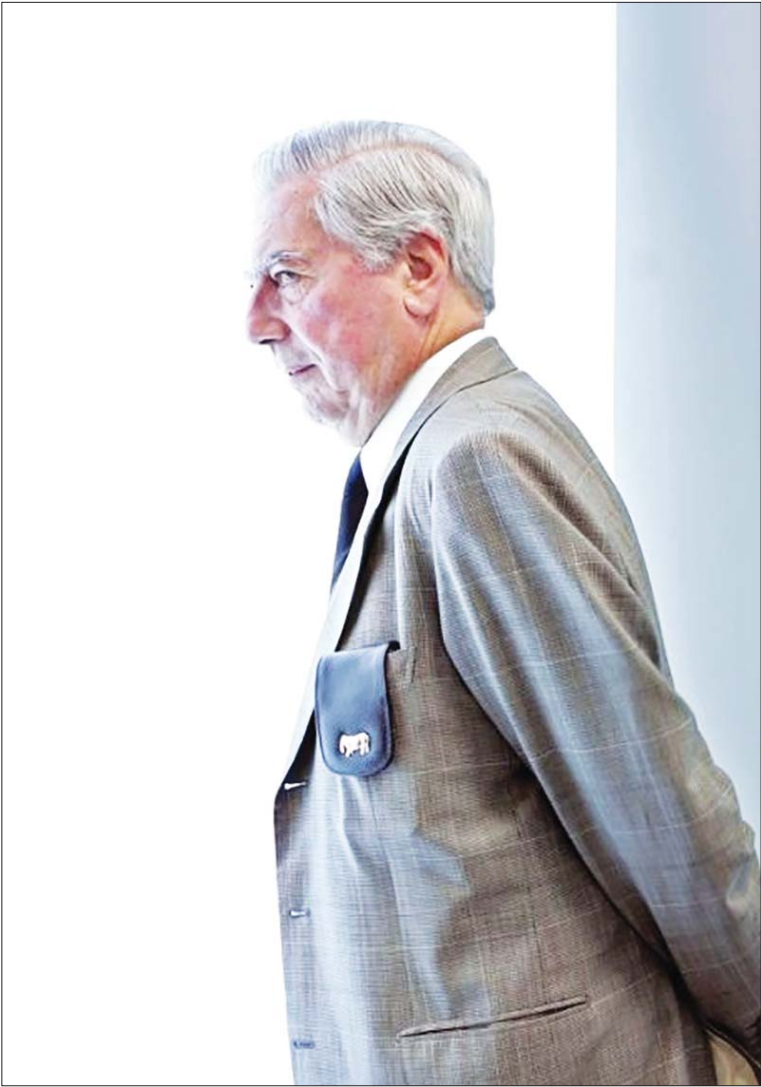
در مقابل این وضعیت، مردم به رهبری گروهی از قضات در پرتو حفظ و حمایت قانون به پا خاستند؛ و شروع به تحقیق، پی‌جویی، مجازات و حبس کسانی کردند که با داشتن قدرت اقتصادی و سیاسی، خود را مصون و آسیب‌ناپذیر می‌انگاشتند. یک مورد آن ادب‌رشت بود؛ شرکت بزرگی که برای عقد قراردادهای عمرانی از راه‌های غیرقانونی، حداقل ۱۰ دولت آمریکای لاتینی را آلوده کرد. اگر «شایعات رشوه‌های» مشهورش نماد همه یک فساد نبود، اکنون چهار نفر از سران سابق دولت‌های پرو از هرگونه اتهام مبرا بودند. این موردی است که جیر بولسوناروی پراوازه به آن اشاره دارد. نه‌تنها ۵۵ میلیون برزیلی؛ بلکه اکثریت، خسته از فساد که حتی هوایی را که نفس می‌کشند آغشته کرده، تصمیم گرفتند اساسی و واقعی، شدیدترین مخالفت خود را با آنچه فکر می‌کردند «دموکراسی» است و در حقیقت فقط توأنگرسلارای همه‌جانبه بود،

ادبیات

دو مقاله از ماریو بارگاس یوسا

زندگی واقعی آلن گارسیا'

ترجمه منوچهر یزدانی



شرق؛ ماریو بارگاس یوسا، نویسنده سرشناس پرویی مقیم اسپانیا که اینک از بزرگ‌ترین نویسندهگان ادبیات جهان است مانند سایر نویسندهگان بزرگ همواره با اجتماع و سیاست درگیر بوده است. او جز رمان‌های بزرگ به نوشتن مقالات سیاسی و ادبی شهرت دارد که سال‌ها در مطبوعات نوشته است و نمونه‌اش مقالاتی که هر دو هفته یک‌بار در روزنامه اسپانیایی «ال‌پایس» می‌نویسد. دو مقاله اخیر یوسا درباره فساد در آمریکای لاتین بوده است که از نظر او امروزه «دشمن بزرگ دموکراسی آمریکای لاتین» است که از داخل سیستم را منهدم می‌کند و شهروندان را درمادند. در هر دوی این مقالات «آلن گارسیا»، رئیس‌جمهور سابق پرو و متهم به فساد مالی، شخصیت محوری است. یوسا در تمام مقالاتش نشان داده است که همواره یک نویسنده است، یک داستان‌نویس. او در تحلیل مسائل روز سیاسی با به ادبیات و شخصیت‌هایش ارجاع می‌دهد- مانند مقاله‌ای که اخیرا درباره «شباطین» یا «جن‌زدگان» داستایفسکی نوشت و در آن وضعیت سیاسی اخیر را با خوانشی از این رمان بزرگ شرح داد- و با سرگذشت شخصیتی سیاسی را چنان می‌نویسد که روایتی ادبی به‌دست می‌دهد و نمونه‌اش دو مقاله‌ای که در پی می‌آیند و در آن آلن گارسیا به شخصیتی بدل شده که یوسا، راوی زندگی واقعی اوست. مقاله «قضات و رؤسای جمهوری» را یوسا چندین هفته قبل از مقاله «آلن گارسیا» نوشت و اتفاقاتی که در این فاصله افتاد موجب شد او مقاله بعدی را بنویسد. این دو مقاله با ترجمه منوچهر یزدانی از زبان اسپانیایی، زبان اصلی مقالات یوسا، در ادامه آمده است.

دو:آلن گارسیا

در جریان انتخابات سال ۱۹۸۵ و به واسطه دوست مشترک‌مان مانوئل چکا سولاری که ما را به یک‌دیگر معرفی کرد و تمام شب تنهایمان گذاشت، او را شناختم. زیرد دوست‌داشتنی بود؛ ولی چیزی در او مرا واداشت تا روز بعد در تلویزیون اعلام کنم که به لوئیس بدویا ریز رای خواهم داد، نه به آلن گارسیا. کینه‌توز نبود و پس از پیروزی در انتخابات سفارت اسپانیا را به من پیشنهاد داد که قبول نکردم.

دولت اول او (۱۹۸۵-۱۹۹۰) یک فاجعه اقتصادی بود و تورم به هفت هزار درصد رسید. درصد ملی‌کردن بانک‌ها، شرکت‌های بیمه و تمام مؤسسات مالی بود، اقدامی که نفع‌تها پرو را به ورشکستگی می‌رساند؛ بلکه برای همیشه آن را به دست حزب خود او آپرا APRA می‌سپرد؛ ولی با یک بسیج مردمی وادارش کردیم عقب‌نشینی کند و طر‌ح را متوقف سازد. حمایت او از آلبرتو فوجی موری در انتخابات بعدی ریاست‌جمهوری در سال ۱۹۹۰ و پیروزی‌اش تعیین‌کننده بود؛ کسی که دو سال بعد کودتا کرد و آلن گارسیا مجبور به جای وطن شد. دولت بعدی او ۲۰۰۶-۲۰۱۱ بهتر از اولی بود؛ ولی متأسفانه به سبب رشوه‌خواری و همکاری با شرکت برزیلی ادب‌رشت که مناقصه‌های عمرانی بسیار مهم را با دادن رشوه به مقامات مهم دولتی برنده می‌شد، رو به تباهی رفت. دادستان درباره او در حال تحقیق بود و زمانی که خودکشی کرد، قرار بازداشت موقت ۱۰روزه برای او صادر کرده بود. چندی قبل از آن با این ادعا که قربانی آزار و اذیت غیرعادلانه‌ای شده است، سعی کرد از دولت اروگوئه پناهندگی بگیرد؛ ولی دولت اروگوئه به این دلیل (کاملا عادلانه) که در پیروی امروز قوه قضائیه مستقل از دولت عمل می‌کند و کسی به دلیل اندیشه و اعتقادات سیاسی مورد آزار قرار نمی‌گیرد، ادعای او را مردود شمرد.

در دوران دوم ریاست‌جمهوری‌اش چندین بار او را ملاقات کردم. اولین بار زمانی بود که فوجی موریسم می‌خواست مانع گشایش «سرای خاطره» شود که آن از بسیاری جنایات سیاسی که به بهانه‌ای مبارزه با تروریسم صورت گرفته بود، پرده برمی‌داشت. به تقاضای او ریاست کمیسوینی را که با این هدف تشکیل شده بود (و خوشبختانه اکنون یک واقعیت است) پذیرفتم. زمانی که جایزه نوبل در ادبیات را به

زندگی واقعی آلن گارسیا'

من دادند، برای عرض تبریک تماس گرفت و مرا برای شام به کاخ دولت دعوت کرد، تا بتواند برای شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری مرا ترغیب کند. «فکر می‌کردم با هم دوست ششده‌ایم»، با او شوخی کردم. به نظرم آخرین بار او را در نمایش تئاتر «هزار شب و یک شب» که من هم در آن نقش داشتم، دیدم.

ولی در طول سی سال از نزدیک تمام مسیر سیاسی و نقش‌هایی را که او در جریان زندگی اجتماعی پرو داشت دنبال می‌کردم. او زیرک‌تر از حد متوسط هوشی کسانی بود که در کشور من در کار سیاست هستند، با سواد کافی و قدرت سخنوری خارق‌العاده. گاهی از او می‌شنیدم که می‌گفت جای تأسف است که آکادمی زبان تنها نویسندگان را می‌پذیرد و راه بر خطیبان بسته است، که به‌عزم او، کمتر اصیل و خلاق نبودند (تصور می‌کنم جدی می‌گفت).

وقتی ریاست حزبی را به عهده گرفت که آیاد لا تُره تاسیس کرده بود، آپرا دچار انشعاب شده بود، و احتمالا در فرایند طولانی مضمحل‌شدن بود. او آن را بار دیگر زنده و محبوب مردم کرد و به قدرت رسید؛ یعنی آن موقعیتی که آبا Haya استاد و الگوی سیاسی‌اش هرگز که ما با این‌ها می‌کنیم- و دیگران از محسنانات بارز او به‌کارستن تجربه‌های به‌دست‌آمده از دوره اول ریاست‌جمهوری بود، ازجمله برنامه‌های مداخله و ملی‌کردن‌ها-که اقتصاد کشور را به ورشکستگی و فقری عمیق‌تر و بیشتر از آنچه که بود، کشاند. آن زمان هشدار داده بود که عدم تمرکز و جمع‌گرایی افرا مغایر پیشرفت اقتصادی یک کشور است؛ اما در دولت دومش سرمایه‌گذاری شرکت‌های خصوصی خارجی و اقتصاد بازار را در کشور تشویق کرد. بله، همزمان با همان نیرو با فساد مبارزه کرد. می‌توانست مدیریت عالی هم بکند ولی در این عرصه، در عوض پیشرفت و ترقی، به عقب بازگشتیم، اگرچه ثه به‌اندازه دزدی‌های سرکج‌ه‌آور دوران فوجی موری و مونتسینوس خائن و دغلکار، به‌ب نظر من، از این بابت بر فراز قله فسادی قرار داشتند که حتی دولت‌های فاسد آمریکای لاتین هم هرگز به گرد پای آنها نمی‌رسیدند.

آیا در قیاس با حوزه لوئیس بوستامانت‌های ریورو یا فرناندو بلاونید بُری، دو رئیس‌جمهوری که نادارتر از هنگام ورود به کاخ ریاست‌جمهوری از آن خارج شدند، سیاست‌مدار راستینی بود؟ صادقانه بگویم که نبود. این را با اندوه می‌گویم؛ زیرا اگرچه رقیب بودیم ولی تردیدی نیست که او دارای ویژگی‌های استثنایی مانند محبوبیت و قدرت بود. احتمالا در مقابل تجاوزه‌ها و افراطکاری رایج در میان رهبران سیاسی آمریکای لاتینین فاقد ندای وجدان بود؛ رهبری‌اش وقتی به قدرت می‌رسند طوری به اموال عمومی دست می‌اندازند که گوئی مال خودشان است، یا بدتر از آن در مقابل نقض قوانین با کسب‌وکار خصوصی، که خیانت به باوری است که رای‌دهندگان به آنها داشته‌اند.

آیا واقعا ننگین و شرم‌آور نیست که پنج رئیس‌جمهور اخیر پرو به اتهام دزدی، رشوه و تبانی در دوران حکومت خود مورد بازجویی قرار گرفته‌اند؟ این سنت سابقه طولانی دارد و یکی از موانع بزرگ برای عملکرد دموکراسی در آمریکای لاتین است، و آمریکای لاتینی‌ها فکر می‌کنند که نهاده‌ها برای خدمت ساخته شده‌اند نه برای اینکه مقامات بالا با غارت آنها جیب‌های خود را پر کنند. تیری که مغز آلن گارسیا را منفرج کرد بیان اعتراض به ناعدالتی بود، ولی همچنین این هاب‌هو و غوغا و آن خون ریخته برای تصحیح و تهذیب گذشته‌های است که او را عذاب می‌داد و مواخذه‌اش می‌کرد. شواهد بسیار نگران‌کننده دیگری هم هستند: افتتاح حساب‌های بانکی در آندوررا توسط نزدیک‌ترین همکارانش، تحویل میلیون‌ها دلار توسط ادب‌رشت به رئیس‌فتر ریاست‌جمهوری که دستگیر شده و دیگری که در شرف دستگیری است. سطح زندگی او بسیار بالاتر از کسی بود که هنگام برگزاری مراسم سوگند اولین ریاست‌جمهوری گفت: دارایی من این ساعت است.

یک گروه از قاضیان و دادستان‌ها از مدت‌ها پیش در پرو هستند که شهادت‌شان در مبارزه با فساد تمام جهان را حیرت‌زده کرد. بی‌پس‌رو از توطنه‌هایی که نظام قدرتی که با آن مبارزه می‌کنند، بر علیه آنها به‌راه انداخته است، بازخواست، معرفی مجرمین و دادخواهی بابت سوء‌مدیریت از صاحبان قدرت را ادامه می‌دهند. و خوشبختانه برخلاف سکوت همه رسانه‌های اطلاعاتی جیون، چند تایی روزنامه‌نگار از آن کارکنان قهرمان قوه قضائیه پشتیبانی می‌کنند. فرایندی که نمی‌توان و نباید آن را متوقف کرد زیرا نه‌اینها خروج کشور از عقب‌افتادگی و تحکیم بنیادهای فرهنگ دموکراسی، به آن بستگی دارد و وجود نظام قضائی مستقل و صادق برای آن حیاتی است. احساساتی که سبب خودکشی آلن گارسیا شد قابل درک است، ولی غم‌انگیزتر بود اگر کار قضات و دادستان‌ها به‌علت خرابکاری‌ها متوقف و آوای روزنامه‌نگارانی که از آنها پشتیبانی می‌کردند، ساکت می‌شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. برگرفته از عنوان کتابی از یوسا: «زندگی واقعی الخاندرو مایتا» که با ترجمه حسن مرتضوی در نشر دیگر منتشر شده است.
۲. «وراثه ناخفاف»، بیست‌وششم فروردین ۹۸، روزنامه «شرق»

شیرازه

رویکردهای جایگزین نقد

شرق؛ «آینده‌ای برای نقد» کاترین بلزی که مدتی پیش با ترجمه حبیب رستمی در نشر نیماژ منتشر شد، اثری است درباره رویکردهایی که نقد باید در پیش بگیرد و ازاین‌رو می‌توان آن را اثری انتقادی درباره خود نقد دانست. این نکته‌ای است که بلزی در همان ابتدای دیباچه کشایش به آن اشاره کرده: «این کتاب در مورد نقد آثار کلامی است. من بر این باورم که نقد در وضعیت کنونی به موضوع مهمی نمی‌پردازد و در ادامه می‌کوشم تا یک روش جایگزین را مطرح کنم.»

بلزی معتقد است که دوران امروز دوران ضد تفکر و خرد است و ازیرک‌تر از حد متوسط عام به کمک‌هایی که امکان بهره‌مندی از آنها را دارد، نیاز دارد. بلزی از خود نقد آغاز می‌کند و می‌کوشد تا راه‌هایی برای تغییر وضعیت آن در آینده بیابد. ازاین‌رو او می‌گوید که «آینده‌ای برای نقد» صرفا کتابی درباره ادبیات نیست؛ چراکه «کتاب‌های ادبیات بسیار خوبی درحال‌حاضر وجود دارند و گویی موضوع نقد، نامرئی و دور از دید است. در عوض، این کتاب به موضوع نقد، اولویت‌های تعیین‌کننده فعلی و چندین جایگزین ممکن برای آنها می‌پردازد. درحالی‌که متون اصلی برای خواندن و بازخوانی، آماده و در دسترس هستند، کاری که ما با این‌ها می‌کنیم- و دیگران از نیز تشویق می‌کنیم‌که چنین کنند- تا حد زیادی به ارزش‌های غالب نقد و فرضیات مربوط به آن بستگی دارد. این موارد می‌توانند کمابیش حق مطلب تجربه خواندن و همچنین دانش فرهنگی را که از خواندن عاید می‌شود برسانند. اعتقاد دارم که می‌توانستیم بهتر به این‌ها رسید.»

بلزی می‌گوید که یکی از مشکلات نقد کنونی ادبیات، این است که به قضاوت ارزشی ادبیات تمایل دارد و به اعتقاد او باید رویکردی جایگزین برای آن یافت: «آثار کلاسیک، ادبیات محسوب می‌شوند و نه آثار پرفروش؛ رمان‌های ادبی هم جایی در این میناه قرار دارند؛ اما اجماع مشخصی در مورد اساس این قضاوت‌ها و همچنین درک مشترکی از مزایای انجام چنین قضاوت‌هایی وجود ندارد. من قصد دارم در اینجا رویکرد جلی داشته باشم؛ اما نه در مورد آثاری که باید بسنجیم و ارزش‌یابی کنیم، به همین علت این موضوع را برجسته می‌کنیم؛ اما با وجود قرن‌ها سنسچش و بررسی نوشتارها، ما هیچ واژه غیرقضاوت‌کننده‌ای برای یک اثر هنری متشکل از واژه‌ها یا یک ساختار کلامی که در وهله اول برای انتقال اطلاعات طراحی نشده باشد، نداریم. نوشتن خلاقانه یا نوشتن خیالی و ابتکاری خشتی‌تر از ادبیات نیستند. من که از این مشکل سرگشته بودم، به سختی داستان را پذیرفتم.»

یکی از مواردی که بلزی بر آن تأکید دارد، این است که باید در نقد ادبی به لذت داستان و به عبارتی تحیل توجه کنیم. او می‌گوید تحلیل آثار ادبی بیشتر براساس رویکرد کانتی صورت می‌گیرند اما لذت را با فضات و تفقوا درمی‌آمیزند. حالا او در این کتاب می‌کوشد که رویکردی دیگر پیشنهاد دهد، رویکردی که نه با انتقاد از کانت بلکه با توجه به جاذبه و فریندگی ادبیات داستانی شکل می‌گیرد و به اعتقاد او این آغاز راهی نو در عرصه نقد است. راهی که خودش این چنین مختصاتش را توصیف می‌کند: «در این فرایند من برخی از موانع غالب برای فهم بهتر یافت متن را به چالش می‌کشم که از آن جمله می‌توان به جایگزینی اخلاقیات با خواندن، سرگشتگی زندگی‌نامه و کم‌شدن توجه و دقت که از برتری‌دادن به واقع‌گرایی (رئالیسم) ناشی می‌شود، اشاره کرد. در ادامه نشان می‌دهد که می‌تواند بلندمتر باشد. نقد دانشی ارزشمند از فرهنگ را در گذشته و حال، در اختیار ما می‌گذارد و فرهنگ به‌عنوان عنصری که برای بشر عمیقاً سازنده است، شناخته می‌شود. تاریخ فرهنگی که توسط داستان نشان داده شده است، متنوع و چندلایه است و این نگرش را که همیشه گزینده‌ها و انتخاب‌های دیگری وجود دارند، توجیه کرده و از آن حمایت می‌کند. اگر داستان خیلی لذت‌بخش نبود، تصویر آن از مسائل اجتماعی با اهمیت ازجمله نژاد، جنسیت، یا بوم‌شناسی، از اهمیت کمتری نسبت به حال برخوردار بودند. داستان هم بیش و بصیرت می‌دهد و هم تأثیرات را به کار می‌گیرد، تا حدی که میل و رغبت خوانندگان و مخاطبان را درگیر کند.»

